

آبان ۱۳۹۲

ترس از دیکتاتورها در آثار هرتا مولر

انتشار دو اثر از هرتا مولر به ترجمه رباب محب

ماهرخ غلامحسین پور

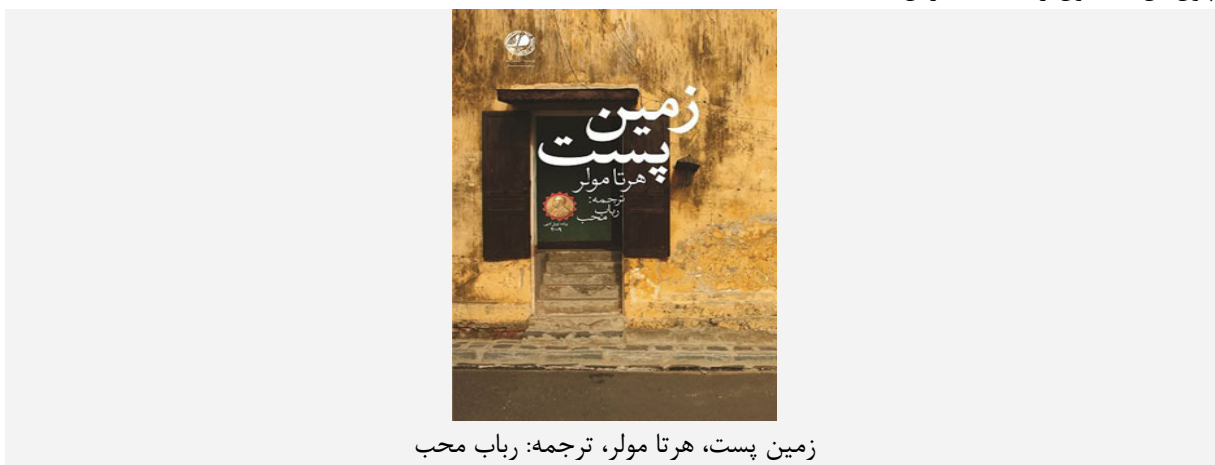
مجموعه داستان «زمین پست» نوشته هرتا مولر با داستان «خطابه مراسم خاکسپاری» شروع می‌شود. این داستان به طرز غریبی زیر پوست خواننده می‌رود و پوست او را خراش می‌دهد: «پیرمرد گفت: وقتی به سرزمینِ شلغم رسید به یک زن تجاوز کرد. به همراه چهار سرباز دیگر. پدرِ شما یک شلغم در تن زن فروکرد. وقتی ما از آن‌جا می‌رفتیم هنوز داشت از او خون می‌رفت. زن روس بود. ما تا هفته‌های متمادی به اسلحه می‌گفتیم شلغم.»

این طنز ناب، سرد است و یخ‌زده؛ به یخ‌زدگی هوای گورستانی که تابوتی را می‌بلعد.

ترس و طنز سیاهی که در آثار هرتا مولر موج می‌زند از کجا می‌آید؟ از مادرش که پنج سال به اردوگاه کار اجباری فرستاده شد؟ یا از زندگی سرشار از سرکوب او که دوران کودکی، نوجوانی و جوانی‌اش به شدت تحت تأثیر دیکتاتوری تلخ نیکولای چائوشسکو، سیاستمدار کمونیست رومانیایی بود؟ آیا عامل «ترس» و «طنز» در آثار او برخاسته از این واقعیت است که هرتا مولر به همکاری با پلیس امنیت رژیم کمونیستی چائوشسکو تن نداد، و به همین دلیل هم چندین بار شغلش را از دست داد و بارها به مرگ تهدید شد و در نهایت همراه همسرش، ریچارد واگنر که او هم نویسنده شناخته‌شده‌ای بود، رومانی را به مقصد برلین ترک کرد؟

هرتا مولر هرچند موفق شد از رومانی بگریزد، اما هرگز نتوانست در آثارش خود را از تأثیرات تلخ، عمیق و فراموش نشدنی دوران دیکتاتوری برهاند.

راستی چرا دیکتاتورها تا بمیری دست از سرت برنمی‌دارند؛ و این تنها دیوانگان‌اند که سایه دیکتاتور ترس به دلشان نمی‌اندازد. چون آن‌ها جنون را به جای ترس نشانده‌اند؟



زمین پست، هرتا مولر، ترجمه: رباب محب

رباب محب که به‌تازگی مجموعه داستان «زمین پست» و «گرسنگی و ابریشم» از هرتا مولر را به طور همزمان به فارسی برگردانده و به همت نشر بوتیمار به بازار کتاب ایران روانه کرده است، می‌گوید: «جهان آثار هرتا مولر سرشار است از خفقان، ترس و شکست. دنیایی که دست‌های چائوشسکو و سایه سیاه دیکتاتوری در فضایی مشحون از سیاهی و ترس از استالینسیم و سرکوب مدام، تیره و تارش کرده است. خانم مولر اعا می‌کند که به زبان توجهی ندارد. اما من مجذوب زبانِ ویژه او شدم. نحوه بیان او با شعر پهلو می‌زند. زبان او شاعرانه است.»

هرتا مولر پیش از آنکه نوبل ادبی را به‌دست بیاورد و به شهرت جهانی برسد در گفت‌وگو با لینا کالمیتگ، روزنامه‌نگار سوئدی گفته بود: «از تاریخی که شروع به اندیشیدن کردم و با از دست دادن ترسم به بزرگ‌ترین دستاورد زندگی رسیدم.»

پیش از اینکه هرتا مولر در سال ۲۰۰۹ جایزه نوبل ادبی را از آن خود کند و بازار ترجمه‌های یک‌شبه آثارش گرم بشود، ذهن رباب محب با هرتا مولر درگیر بوده است. خانم محب درباره سابقه آشنایی‌اش با آثار هرتا مولر می‌گوید: «نخستین بار "زمین

پست“ مرا به دنیا مولر کشاند. با این مجموعه داستان بود که به کابوس‌ها و ترس‌های او راه پیدا کردم و به دشتی که فرارویمان می‌گستراند تا از کوه عظیم ترس و کابوس رها شود.»

رباب محب، نویسنده، شاعر و مترجم ایرانی ساکن شهر استکهلم سوئد، متولد ۱۳۳۲ اهواز و فارغ‌التحصیل رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و فوق‌لیسانس تعلیم و تربیت از دانشگاه استکهلم سوئد است.

هرتا مولر برای خوانندگان فارسی‌زبان نام‌آشنایی است. او اولین نویسنده رومانیایی و دوازدهمین زنی است که جایزه نوبل را از آن خود کرده و پیش از این «داستان آشوبی‌ها»ی او توسط اسدالله امرایی و «ته دره»، «قرار ملاقات» و نیز «گذرنامه»، از دیگر آثار او توسط مهرداد وثوقی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

رمان «سرزمین گوجه‌های سبز» که شناخته‌شده‌ترین اثر هرتا مولر است، با ترجمه غلامحسین میرزا صالح انتشار یافته است. رباب محب درباره سبک هرتا مولر در گستره آثارش می‌گوید: «هرتا مولر یک رئالیست ناب، اما مدرن است. او اساساً نویسنده‌ای سیاسی است و به همین لحاظ هم واقع‌گراست. شعرها و داستان‌های او نمایانگر و بیانگر خفقان و تحقیر و فلاکت بشری است. سال ۲۰۰۹ کمیته نوبل ادبیات از او به عنوان نویسنده‌ای یاد کرد که با تمرکز بر شعر و نثر ساده دورنمای زندگی کسانی را که زندگی‌شان مصادره شده به تصویر کشیده است. سخنگوی هیأت داوران جایزه نوبل ضمن قدردانی از خانم مولر به خاطر مقاومت شجاعانه او در برابر دیکتاتوری کمونیستی رومانی گفت مولر از مسائلی حیاتی سخن می‌گوید که ارزش مبارزه دارند.» آثار هرتا مولر یک مضمون مشترک دارد: زندگی خود او. در مقاله‌ای می‌نویسد: «من هرگز آنچه را که در زندگی تجربه کرده‌ام، در داستان‌هایم به کار نیستم.» اما با این حال ترس بر گستره آثار او، و به ویژه در «گرسنگی و ابریشم» سایه انداخته است.

رباب محب می‌گوید: «او هم مثل ما ایرانی‌ها، در جهانی بی‌رحم به سر می‌برد؛ در جهانی که قانون جنگل بر آن حاکم است. او از همان کودکی، و حتی شاید پیش از آنکه زبان باز کند با ترس و تحقیر و شکنجه آشنا شد. به تصور من “ترس” در امتداد خود به یاسی فلسفی می‌انجامد؛ چون دیکتاتورها ترس را ابدی می‌کنند و این است که “ده انگشت آرمانشهری نمی‌شود”، پس امید به یک ایدئولوژی‌ری‌های‌بخش به هرتا مولر می‌آموزد: “کین ره که تو می‌روی به ترکستان است.” و البته مسئله تبعید، که همیشه با نوعی دیگر از تحقیر همراه است. در “مرگ موش خوشمزه است” درباره سیاست پناهندگی می‌نویسد: “امروزه شعار سیاستمداران این است: چشم‌ها را ببندید، تا ما یک راه حل پیدا کنیم.”»

«گرسنگی و ابریشم» در زبان اصلی به عنوان مجموعه‌ای از جستارها معرفی شده است، اما از سویه‌های داستانی هم برخوردار است. اصولاً گاهی چنین به نظر می‌رسد که جستارهای داستان‌گونه این مجموعه بیش از آنکه از بن‌مایه‌های ادبی برخوردار باشند، به یک بیانیه یا مقاله شباهت پیدا می‌کنند. سیاست دنیای خشن و بی‌رحمی است. آیا پرداختن به موضوعات سیاسی، هرتا مولر را از ادبیات داستانی دور نکرده است؟

رباب محب می‌گوید: «نه. ابدأ. من به عنوان خواننده و مترجم باید بگویم هر اثر را در چارچوب خاص خودش بسنجم. این دو کتاب، “زمین پست” و “گرسنگی و ابریشم” دو کار متفاوت‌اند. تصور می‌کنم مولر با دو هدف متفاوت این دو اثر را نوشته است. مسلماً خانم مولر بر زبان مسلط است و می‌داند چگونه باید کلمات را به سلطه خود درآورد، حتی وقتی پای سیاست خشن و بی‌رحم در میان است. مولر اما به حیطه داستان‌نویسی مرسوم وارد نمی‌شود. او یک نویسنده مدرن است و شالوده‌فکری‌اش در هر دو اثر محکم و رساست. وقتی به لحن سیاسی او اشاره می‌شود در واقع این بخش تکنیکی آثار اوست که به زیر سؤال می‌رود و نه نگاه و جهان‌بینی او. تصویری که او از جهان به دست می‌دهد زنده و گویاست و شالوده‌ساز یک اثر ادبی. سیلان ذهن و زبان در آثار او آزاد و رهاست.»

محب درباره داستان‌های نمونه در «زمین پست» و «گرسنگی و ابریشم» از نظر تأثیرگذاری بر مخاطب فارسی‌زبان می‌گوید: «از طریق داستان‌های “زمین پست” با کودکی هرتا ارتباط برقرار کرده‌ام، که گویی کودکی‌های خود من هم هست، گرچه من روستایی نیستم، اما تجاربی دارم که کمابیش از همان خمیرمایه‌اند. داستان‌های مولر بیوگرافی خود اوست. از این مجموعه “خطابه مراسم خاکسپاری” به نحو غریبی به زیر پوستم رفته است. همچنین داستان “مرگ موش خوشمزه است” از کتاب “گرسنگی و ابریشم” به لحاظ نزدیکی تجارب من با راوی برایم خیلی زنده و ملموس است.»

یکی از چالش‌های ترجمه یک اثر ادبی، میزان وفاداری مترجم به زبان مبدأ است. خانم محب درباره اینکه تا چه حد هر تا مولر را «ایرانی» کرده، می‌گوید: «در کار ترجمه همیشه چیزی از دست می‌رود و چیز تازه‌ای خلق می‌شود. اما این بدین معنا نیست که اثر به کل تغییر می‌کند. تلاش کرده‌ام به زبان و محتوا وفادار بمانم. اگر منظور از ایرانی کردن قصه‌ها این باشد که بار فرهنگی را از متن بگیریم، فقط به صرف اینکه خواننده منظور نویسنده را دریابد، به گمان من به خطا رفته‌ایم. این کار یعنی از دست رفتن "نحوه گویش"، یعنی از دست رفتن بخش مهمی از منظور نویسنده که بی‌شک شکافتن فرهنگ و شیوه نگاه مردم رومانی است به خود و جهان خود. من تمام تلاشم را کرده‌ام که این بخش را تا حد امکان زنده نگاه دارم. از این روست که من هرگز در کار ترجمه قصه و حکایتی را ایرانی نمی‌کنم، بلکه برعکس می‌کوشم معرف فرهنگ و نحوه نگریستن نویسنده به مسائل باشم. یعنی از همان دریچه‌ای جهان را ببینم که خود نویسنده به آن نظر می‌اندازد.»

از رباب محب بیش از ۳۰ اثر در قلمرو شعر، ادبیات داستانی، ترجمه و نیز مقالات پژوهشی و تربیتی منتشر شده است. پیش از این آثاری همچون «بهار در چشم توست»، «وارینیا»، «آن‌ام کوچک خدا» و «زنجیره‌های مخدوش»، «پس از این اگر از هراس خالی بمانم»، «از زهدان مادرم تا باب تمثیلات»، «من پاره‌های یک منظره‌ام»، «جهان از یک عطسه می‌میرد» و «پاورقی» در حوزه شعر از او راهی بازار نشر شده است.

در قلمرو ادبیات داستانی نیز آثاری همچون با «دست‌های پر به خانه برمی‌گردد»، «یک سرگذشت و دو نامه» و «مووی استار و شاخه‌های گل رُز روزهای یکشنبه» از خانم محب منتشر شده است.

آثار ترجمه شده او از جمله‌اند: «سُند» از ایدا بُریل، «دستم را بگیر، مضحک و غریب می‌شود» از کاتارینا گرپین برگ، «خداحافظ خوش باشی» اثر کریستینا لوگن و همچنین گزیده‌ای از اشعار کریستینا لوگن. رباب محب «تجربه‌های آزاد» نوشته شهرنوش پارسی‌پور و شبانه‌های شیلی اثر روبرتو بولانیو و نیز «نگران نباش» از مهسا محبعلی را هم به زبان سوندی ترجمه کرده است.

رادیو زمانه:

http://www.radiozamaneh.com/107074#.UqTBSXkV_qy